

#پارت ۳۶

#بغض_یک_مرد

#ء_یک

جالبیش این بود که اون افراد به جز همون یک باری که ساحل خطابشون قرار داد دیگه نگاه به این سمت نداشتند.

حیران: چه جذاب و جنتلمن.

باده: اوف، نگاه چه خفن لامصب، شیطونه میگه پاشو برو شماره بده.

ساحل که بهش نزدیک بود دست بلند کرد و پشت گردنش کوبید و این بار باده جدی عصبی شد و بهش توپید:

- عوضی مگه کرم داری بی شعور نفهم.

ساحل: به تو چه؟

باز شروع شد... ساحل و باده هیچ وقت باهم نمی ساختن و همیشه در حال کل کل بودن،

ولی خوب خودشون هم می دونستن که جدی نیست

و رابطه‌شون رو خراب نمی‌کرد این جور بحث‌ها.

هانی: آلا تا کی اهوازی؟

نامحسوس بحث رو سعی داشت عوض کنه و تقریبا موفق هم شد.

- فردا برمی‌گردم.

پری: چقدر زود، بزار چند روز بمونی یه هفته نیست اومدی.

سانی: راست میگه یکم بیشتر مرخصی بگیر.

- باید برگردم فردا، شرکت پس فردا یه جلسه مهم کاری داره که مجبورم تا یه مدت که مترجم پیدا می‌کنن جای مترجم وایسم آخه قبلی حامله بود و شرایط سختی داشت که نمی‌تونست بیاد.

کار ما درواقع اینطوری بود که یه سری برگه‌هایی که قرار بود ترجمه کنیم رو تحویل می‌گرفتیم

و فقط کافیه اون روزی که باید حاضری رو بزنیم و با تحویل ترجمه جدید برگردیم خوابگاه...

در واقع نیاز نبود همه روزه اون جا باشیم ولی فکر
کنم با این وضع جدید قراره تا یه مدت این طور باشه

که در این صورت زودتر از موعدی که در نظر
گرفتم واسه استعفا، باید استعفا بدم.

□□ ساخت PDF

□□ ساخت PDF

